

۳۰
اگر خود را بطران فرمایند و زبان بطران بدم و زبان ایشان
خود تقریباً با پل خداش را نظر بدم و می‌نمایند و زبان بایشیه
کردم اساسی اینها عبارتند از کرم و عبارت عال

دزد رسید و ناینکه حضرت باب عطه اول نسبتی نداشت و هر چیز نزد دادنده بطور محض
منزد بوده میشود اخوی چاهر که حق عرضی عرض کنند و میتوانند نومن رو بروندت حضرت
عذبت فرمودند پس این هر سر پادشاه اد اکشنده چه رتبه مقص بارگز اد از این
اخوی بهم رسیده اند و شهادتگر اختر نهاده اند که عزوف حق در این میزبانی از این
میزبان رسیده اند عزوف داده اند و اختر نهاده اند که عزوف حق در این میزبانی از این
باکر فرستم از این شبک نیارت کوئم هناره بگوی فرمودند در فرمان جانشینی
فرموده و بینند که ناینکه نزد دادنکان ناینکه فرش خانه باشند بر این این
ناینکه این شاه حق لعنت است و زنده هر خار
بیانند از این نیک فرستم در حضرت داده سؤال لعنت در بروندت عزیز مطهر شاه کام ام که از
که هم فرمودند جهت نمودند و اینکه فرستم داده عیار نمی ازینکه بسته
حق این شاه بیار خان داشتند و حسنه مطهر را که عیار در میان داده ای حقیقت
لکه از این کو و در ای حقیقت مطهر را که در میان داشتند شستند که و خان گزد

می خون سلطانین بدهشت ده و قن در خوش بطری امیران سرال می شه سفر و زندگانی
من سسم نیز ام ز در ش جام است چنین قدر به ام نیم باش ز رسیده صور جانی که
برگشته ام ز به با این میانه دلایل از فرمان مسلم می شه در حضرت والد و حلقه فوج قنی
از در رنگه هدایه در بخواستن و خط غرض ام خود را شسته نه چهار گلکیزیه ام نشیه
در بیان صحبت فرموده ام شیانه داره بعذر یا هم نهایتیم که پیزه

مه قن رئیسم پر روحه کا انہما جو حرف ہتھ جا اہب میانہ زدیم
 سہات تفرق شدہ از قت دلکھر کا فردہ خصیہ شاہسم پر
 اعجمہ پائیہ از بلقون دہ بائیں دیم نہہ بہتیہم دہ بیعیق خان
 دیرا عاہر فان کیہ ورض لکم حضرت ہر ف دار حض
 فرمدہ کا بدم زانہ امن آہش جہہ مدن انچا زدیں ایاہ
 ادیکش ہبہت دا این چین احبار ارفت دس لوجان بلاع
 دا لمحن کریہ دس داد فرمی صہ اغیہ شہ فرمی ایزد اعیاہ
 فان پائیں امہ دست نہہ دا کرمہ کش کان نادم عذر خان
 دلداری دخاطر جمیں ہیہ اونہ دبیت حضرت ہیر انیطہ
 نہود برادر زد اب لکت مجھ رئیہ ملک خوارشان بھیہ
 خبر ریسم بادت دنیل فرمان ہت میوا یہ پائیہ
 بسیہ از بخاہ راہ افیم دیم حضرات ہر جا جا
 کیہہ نہ بابے مارکار کوم میوم بازار ت خان دستہ
 دستہ نادیں بود جن ب لامز جیز میریف راعیں کام

اذینہا چہ میوا یہ ببرہ نیم عرض لکو قبان ، چنر نخواہم دین مارا خشا
 آدم این دلخ دوست یہ ایم دا بک سمرہ بانہا ملکہ بہتری
 لکشہ بانہب جد دھار نیا بند بہ توہ صف بادا صرف جاہ
 لاعی را غ طی فرمدہ تا سارہ بابے نیتیہ لاع قلطم کردہ از قت جھریہ
 بابے نسیہ اکر ج پکہ بہانے پائیہ این لایان خان سارا احمد دانہ علیہا
 طلق دلچ شہر دہنہ بابے نسیہ بابے نسیہ ہیں ڈیان فرما قفتر کا مزراعیہ
 نہدر را دلچہ دہر ریسمہ کھنر بابے نسیہ بابے نسیہ بود قوہ رہیں لکھن خلکیہ
 فرمدہ لاساہم دا بیتیتے اونی قلطم کرد فرمدہ لعن میانہ اونی فرمدہ
 دادہ دوچ دا آئیں سنت حضرت ہر ف نہہت حرف کام فرمی فرمدہ
 بکریہ سل فرہر دیعیت سر زد دا بیس کریہ دصف خارج داد دا زدیہ دیسان
 دو شہ نہہ دیکی طرف مقت بدم چھلار میزہ دا طرف پر نظر دھھری
 ہر ف داد دیبہت راں اونہہت میزہ دصف خارج نہہ عیقیق خان
 بھر سل لک دیکس حکریک دعیی بع فرم اونی یہم باد ہراہ شہہ بچہ
 کھدہ حضرت ہر ف ترکھہ عالیا ع فرم اکھہ خرہ را بین دا پھرہ مکس
 و ایم آہ باری حضرت ہر ف پس دیکھر تکر دلکو بارات دنہتیتہ
 فرمدہ بیوہ دیت بستیہ میر دا میں فرمدہ ناست دیغڈیا ہے بکنیہ تہ

۱۲
قدرتی بسر دز از نظر در میخواهی هر چه نظر را کشیدن دیده لامسن نباید کرد
لکن از دنیه نبده دیدم صد اپردن خواهی هر فت کلم قطع کن پس از این نفیش
بینیه چاهه نفیش بوده بپرسید در نظر قمع جبر میر سلطان زرده میش
هر جست کمیه در اداره خبر دارد شده اینکه این دره فرموده اکن خان نیم سر باز
این قدم چنان رخت خواب داشت به میه پول بخواهی نکند دلیل هر آن
لکن نیم از من بخواهند هیان رفته سرگز کند بزرگی داشت در دم پول
حاله سکه میر سلطان کویم عصر نمیه فانیه خیرت هر فرق رفته بکس
اده ایان در درسته دیدم هر دو دیزیر زنگز کران داده ساخته داشته
همینکه این سیمه مخصوصاً محترم خواهی قدرتی شدی میزنه یکدیگر فیل چا
هم داده بکی ای ای نیسته بپردن ایدم مگر علاوه فان از دیگر چیز
و تینکه سارا سرزا ای ای هر فرق طی راه از جست ایس فرموده چه صدا
بود عیصع خان عرض کردند برادر محمد ساین بود فرموده نیز هم است
اده ایم نیکه داریم باشیم مرخص کشند مبارا ایدم بخان ای ای نبایه
بیشنه عرض کردند رفته است ایدم نزول عرب بود جبر میر داده

بگو در آنکه خرف پدر پادشاه نیز دیدم صحبا نبوده دم آشنا شسته بر طرف
بهر صحبت میکردم ^{آنچنان} صدر را خود را تمام نظرشان باورد صدرا در دیگر زمان
نیز زد و دیگر ^{که} خرف جهش دسته دسته از پنجه خوان ^{لیل} داران در خان
یکشنبه نظرشان در بعدها ما بحضور ما میخواسته سایر زنگنه دیدم
بنجف سه راه است دارد فان شنبه فراش پسر سه راه است ^{این ایله}
بروزن دری خاکب ^ل میمیع بکسر الرکفم بخواه تر فسته سه راه است دارد ^ن
فرش پسر لطف ^ل که میمیع بکسر الرکفم اینست بجز رکفه خواه پایه طورا
لخاکه لکشم لکشم اپنچه میخواه فرسته دنایم را کسر دارم بود زاده ایله
فرش سه پار از قلت بخواه میتفقیست کن دری سه خبر نهان بخواه میخواه یعنی
افکهه هنخواه نظر سه راه است را بدر کار خوان ^ل اشته خود خرس فری
خاکب ^ل میمیع بکسر الرکفم درین بجهای خاکب ^ل میمیع بکسر الرکفم داریم
وزر اینها در اذان صبح بنانه همه صادق ^ل خواه میشانم بخواه
یکم ساعت سه راه است زور رای خان ^ل اشته خاکب ^ل دشمن
هزئیله خرف بروزن خوش بخواه ^ل سه طبق فروردین خواه ^ل خانیکاره ^ل
و اشته ^ل بخواه سفارت خانه ریس بردیم خاکب ^ل علیه دری

میعنی همچو دیگر نهاده همچو دیگر فیضه نیز در خانه
خواهی خدنه که در میان خواهی دیگر فیضه ایشان را در خانه
حضرت پیرا نعمت و از فیضه در آوردن خواهی دیگر چهار ماه
حضرت همچو دیگر از فیضه خانی باقی میباشد و فیضه خوب ناچیز از این دله
لش را بجهه خود در خانه دلخواه ایشان فیضه خسته نهاده باز و بایس خوب
نهاده باز و طیبیه نهاده خبر فیضه خوب نهاده ایشان را فیضه میگویند سروریه از
حکم ایشان در این حکم کوچه خانه ایشان در خضرانکه حکمت همچو قبل میگردد پول خانه
دفه دیگر حکم کوچه از فیضه خانه میگردد و خوب نهاده باز و دیگر
دیگر خوب نهاده باز و میگردد و خوب نهاده باز و بیشان رفته دیگر
خوب نهاده همچو دیگر فیضه خوب ایشان فیضه خانه در میان خوب نهاده باز
برخود که همچو دیگر ایشان فیضه خانه در میان خوب نهاده باز
دیگر خوب نهاده باز و خوب نهاده باز و خوب نهاده باز و خوب نهاده باز
نامه ایشان در میان خوب نهاده باز و خوب نهاده باز و خوب نهاده باز
و خوب نهاده باز و خوب نهاده باز و خوب نهاده باز و خوب نهاده باز

و عالم کرد زنگنه فحص فواید شاهزاده خالق نصیری ای عالم نزدیک علی امیر
 زنگنه هنوز آن قاتل خوب است در فتحه ای اینکه از فحص و فحصه است و مارغان
 و چنفه و بار چنفه چنانچه بگین و تجربه است از حکم محمد احمد سعید
 و حضرت سید و الحفاف قدر و داشته در صد اطیع از امر فتحه میتواند
 زنگنه بگین و تجربه است خاتم خوارزمه خود با خوبی کار میکند زنگنه
 میگویند و اینکه در تصدیق نزدیک دیگر پر خود میگردند اینکه اینکه
 و میگویند پنجمین عالم خوب بگیرید کار داشته است و طبق این
 مذکوت شدند و از خود ادید در مقابل سه نماینده داشته و سیمین ای عالم